

پیوند آیین دادرسی به حقوق اساسی

(نقد و بررسی رأی صادر شده از شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران)

ماندانا آقاجانی^۱

چکیده:

اصل ۱۵۹ قانون اساسی که محاکم دادگستری را به عنوان مرجع رسمی رسیدگی به تظلمات مردم معرفی می‌کند، بیانگر این قاعده است که در صورت تردید در صلاحیت محاکم دادگستری، این محاکم صلاحیت عام برای رسیدگی به دعاوی مختلف را دارند و تا زمانی که قانون‌گذار به صورت صریح محاکم قضائی را از رسیدگی به برخی دعاوی منع نکرده است، صلاحیت عام محاکم از پشتوانه قانونی و حقوق اساسی برخوردار است و رسیدگی به دعاوی در مراجع قضائی در زمره حقوق اساسی ملت است. بدیهی است حقی چنین اساسی و بنیادین، که خود تضمین‌کننده احقاق حقوق اشخاص است، نمی‌تواند با برداشتهای اشتباه از قوانین نقض شود و یا مورد خدشه یا مناقشه قرار گیرد. به این ترتیب، اختیارات برآمده از پاره‌ای قوانین که به موجب آن امکان مراجعه ابتدایی به مراجعی غیر از محاکم دادگستری را برای دادخواهان فراهم می‌سازد، نافی صلاحیت عام محاکم دادگستری نیست و نمی‌توان این اختیار را مبنایی برای نادیده گرفتن حقوق اساسی افراد در مراجعه به دادگاههای دادگستری قرار داد. بنابراین شایسته است در برخورد با قوانین و مقرراتی که متضمن چنین اختیاری برای دادخواهان است، با استناد به اصل ۷۳ قانون اساسی و از طریق تفسیر این قوانین هماهنگ با اصل ۱۵۹، حق دادخواهی و اصل دسترسی به عدالت و دسترسی به محاکم دادگستری به نحو شایسته‌ای تضمین شود.

کلیدواژه‌ها: دسترسی به عدالت، دادخواهی، محاکم دادگستری، صلاحیت عام، عدم استماع دعوا، اختیار.

رأی شماره ۱۳۲۵۰ - ۱۳۹۶/۱۰/۱۱

خواسته: مطالبه مهر به میزان ششصد سکه بهار آزادی

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر مازندران

متن رأی

«خانم شیوا... با وکالت آقای محمد... به طرفیت آقای سعید... دادخواستی با خواسته مطالبه مهریه به تعداد ۶۰۰ سکه بهار آزادی تقدیم نموده که ریاست شعبه اول دادگاه حقوقی شهرستان عباس آباد در وقت فوق العاده مبادرت به صدور دادنامه به شماره ۹۶... مورخ ۱۳۹۶... نموده است. با این استدلال که چون وفق بند ب ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنجساله ششم توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۶/۱۴۰۰) مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء از طریق ادارات اجرایی اسناد رسمی سازمان ثبت اسناد و املاک اجرا می شوند و عقد نکاح دایمی اسنادی هم از اسناد رسمی لازم الاجرا محسوب می شود و خواهان می بایستی بدو به اداره ثبت اسناد و املاک مربوطه مراجعه می نمود تا روند پیش بینی شده در بند ب ماده ۱۱۳ قانون مذکور طی می گردید که چنین ننمود. لذا چون دعوا به شکل صحیح طرح نشده مستند به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم استماع دعوی اولیه صادر نموده است پس از ابلاغ دادنامه خواهان به تجدیدنظرخواهی برخاسته پرونده به دادگاه تجدیدنظر استان مازندران ارسال که به این شعبه ارجاع شده است اینک با توجه به محتویات پرونده به دلایل زیر با نادرست بودن استدلال و استنباط دادگاه نخستین تجدیدنظرخواهی را وارد می داند، زیرا اول این که: حق دادخواهی (به عنوان حقوق پایه در حقوق رویه ای) و مراجعه به مراجع قضایی صالحه از حقوق بشر رویه ای شهروندان بوده که مواد متعددی از اسناد عام حقوق بشری را به خود اختصاص داده است که آنان می توانند جهت دادخواهی و احقاق حق و فصل خصومت به دادگاههای دادگستری مراجعه کنند که این حق در اسناد داخلی و بین المللی حقوق بشر از جمله اصل ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۱۰ اعلامیه


پیوند آیین دادرسی به حقوق اساسی / ۲۳

ماندانا آفاجانی

جهانی حقوق بشر مصوب سال ۱۹۴۸ و بند ۲ ماده ۱۹ اعلامیه اسلامی حقوق بشر ۱۹۹۰ قاهره و بند ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب سال ۱۹۶۶ که دولت ایران در سال ۱۳۵۴ بدون حق شرط (تحفظ) و اعلامیه تفسیری آن را به تصویب مجلس شورای ملی وقت رسانید که وفق ماده ۹ قانون مدنی در حکم قانون داخلی است که بدین حق اشاره شده است و نیز در مواد ۲ و ۳ اصول مبنایی راجع به استقلال قوه قضاییه مصوب سال ۱۹۸۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد بر اجرای این حق تصریح و تاکید مجدد شده است. آنچه‌آنکه رعایت حقوق بشر در عرصه داخلی و پای‌بندی دولتها به الزامات جامعه بین‌المللی شرط عضویت دولتها در جامعه بین‌المللی است افزون بر آن دولتها در تأمین حقه‌های رویه‌ای (حق دادخواهی) وظیفه بالفعل فوری در رسیدگی به درخواست شهروندان دارند. کم‌این‌که قانون‌گذار ایران در اصل ۱۵۹ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ دادگاههای دادگستری را مرجعی عام جهت تظلم خواهی اعلام نمود و نیز هرگونه اقدامات سلبی و ایجابی از سوی دولتها در جهت جلوگیری از دادخواهی برخلاف موازین داخلی و بین‌المللی موضوع اسناد یاد شده مورد پذیرش کشورهاست. دوم این‌که: هرچند به موجب قانون برنامه توسعه پنج‌ساله ششم یاد شده مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا که مطالبه مهریه موضوع سند رسمی نکاحیه هم در زمره آن می‌باشد، اجرای ثبت مطابق با آئین نامه اجرایی مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا قابلیت مطالبه را دارد ولیکن پذیرش این امر از سوی قانون‌گذار بر سباق قوانین سابق دلالت بر نفی صلاحیت عام محاکم قضایی و برخورداری اشخاص از رسیدگی به دعاوی آنها در مراجع قضایی از جمله حقوق بنیادین آنان می‌باشد، نبوده و به دلالت عقلی رجوع به مراجع ثبتی نافی صلاحیت عام محاکم نمیشد بدیهی است تا زمانی که قانون‌گذار به صورت صریح محاکم قضایی را از رسیدگی به این دعاوی، منع ننماید صلاحیت عام محاکم از پشتوانه قانونی و حقوق اساسی مدنی لازم برخوردار بوده که رسیدگی به دعاوی آنها در مراجع قضایی از زمره حقوق آنان می‌باشد ضمن این‌که چنین روی‌کردی از سوی دادگاه نخستین با قواعد آمره سازگار نیست و نیز سایر قوانین

موضوعه هم نمی‌توانند این بایسته‌های اساسی را محدود کنند سوم این‌که: بر خلاف باور داشت دادگاه نخستین، بند ب ماده ۱۱۳ قانون توسعه پنجساله یاد شده چنین محدودیتی در جهت دادخواهی اشخاص قایل نشده بلکه آنان را منخیر نموده که به هریک از مراجع قضایی در جهت احقاق حق (دادخواهی) مراجعه کنند که تجدیدنظرخواه نیز بدین گونه عمل نموده است. از این رو با استدلالات به عمل آمده و به استناد اسناد داخلی و بین المللی حقوق بشر یادشده و ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته پرونده جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه نخستین بازگردانده می‌شود. این رأی وفق ماده ۳۶۵ قانون یادشده قطعی است.»

رئیس شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر مازندران... مستشار...»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

دست‌رسی به عدالت و حق دادخواهی از مهمترین حقوق اساسی افراد است که میزان احترام به آن، می‌تواند به عنوان معیاری برای شناسایی جوامع و نظامهای عدالت محور در نظر گرفته شود. این حق نه تنها امکان مطالبه‌گری حقوق افراد در روابطشان با یکدیگر را فراهم می‌آورد، بلکه در روابط افراد ملت با دولت و حکومت نیز می‌تواند نویدبخش عدالت و اهرم پاسخ‌گویی حاکمان باشد.

اصل دست‌رسی به عدالت به دو معنا تعبیر می‌شود: نخست به معنای حق؛ در این مفهوم هرکس حق دارد به عدالت دست‌رسی داشته باشد، زیرا دست‌رسی به حق برابر است با دست‌رسی به قانون. دیگر به معنای قاعده؛ در این مفهوم، قاعده نخستین این است که دادگستری باید به منزله مرجع قضایی اصلی در دسترس اشخاص باشد. به چنین برداشتی از اصل دست‌رسی به عدالت، هم در اصل ۳۴ قانون اساسی و هم در اسناد جهانی و منطقه‌ای حقوق بشر اشاره شده است. در نتیجه، اصل دست‌رسی به عدالت تنها به معنای حق دست‌رسی به آن نیست بلکه قاعده دست‌رسی به دادگستری به عنوان مرجع رسمی تظلمات را نیز دربر می‌گیرد (محسنی، ۱۳۹۵: ۵۳۳). بدین ترتیب اگر به موجب اصل ۳۴ قانون اساسی پرسیده شود که اشخاص در کجا حق دادخواهی دارند، به حکم اصل ۱۵۹ آن قانون، دادگستری به منزله مرجع رسمی تظلمات است. بنابراین، اصل دست‌رسی به عدالت چه در معنای حق دست‌رسی و چه در مفهوم قاعده، هر دو دارای کارکرد رجحان در مقام تردید است؛ یعنی چنانچه تردید شود شخصی حق دادخواهی دارد یا خیر، پاسخ بی‌گمان مثبت است و اگر پرسیده شود که این شخص باید برای دادخواهی به کجا برود، پاسخ آن، دادگستری به عنوان مرجع رسمی است (پیشین: ۵۳۶).

گردش کار پرونده

دعوایی در شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان عباس آباد طرح می‌شود که خواسته آن مطالبه مهر به میزان ششصد سکه بهار آزادی است. دادگاه بدوی با استنباط خود از بند ب ماده ۱۱۳ قانون پنجساله ششم توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و با این استدلال که چون روند پیش بینی شده در این قانون -مراجعه به ادارات اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرای سازمان ثبت اسناد و املاک کشور- طی نشده است. بنابراین دعوا به طور صحیح طرح نشده است، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کند. در پی آن، شعبه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران با استدلالات مستند به شماری از اسناد و قوانین داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، دادنامه بدوی را نقض و پرونده را برای رسیدگی ماهوی به دادگاه نخستین باز می‌گرداند. به عقیده نگارنده، این رأی از هر دو جنبه شکلی و ماهوی قابل نقد و بررسی است که به آن پرداخته خواهد شد.

تحلیل رأی

الف) بررسی شکلی رأی

اگرچه رأی قطعی پیش رو دارای انسجام منطقی است و ارتباط نوشتاری مناسبی میان قسمتهای مختلف آن وجود دارد، لیکن از لحاظ نگارش حاوی برخی ایرادات است که متأسفانه مورد توجه دفتر دادگاه تجدیدنظر قرار نگرفته است. از آن جا که در این گفتار به مواردی از این ایرادات پرداخته می‌شود، در ابتدا متن رأی عیناً از نظر نگارشی و به همان صورت که در دادنامه آمده، آورده شده است.

نخست آن که، نشانه‌های سجاوندی (سجاوندی) در متن رأی به درستی استفاده نشده است و در بسیاری موارد نیز این نشانه‌ها اصلاً مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. این در حالی است که معمولاً افرادی غیر از جامعه حقوقی به عنوان اصیل مخاطب آراء دادگاهها قرار می‌گیرند و از آن جا که اصولاً فهم متون و آراء حقوقی برای چنین مخاطبانی دشوار است،

استفاده از نشانه‌های سجاوندی مانند «.»، «،»، «:»، «؛» و غیره، به فهم بیشتر و بهتر این آراء کمک فراوانی می‌کند. خلاء برخی از این نشانه‌های سجاوندی در رأی پیش‌رو، در بعضی موارد موجب به هم ریختگی معنای جملات و طولانی شدن آنها شده است. دیگر آن که، موارد متعددی از عدم فاصله گذاری مناسب میان لغات و کلمات در این رأی به چشم می‌خورد که سبب بدخوانی و ابهام معنایی شده است و به نظر می‌رسد عدم رعایت این فواصل برون کلمه^۱ ای، به دلیل تعجیل دفتر دادگاه تجدیدنظر در تهیه نسخه چاپی رأی باشد.

ب) بررسی ماهوی رأی

مضمون و اهمیت اصل ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که مهمترین اصل تضمین‌کننده حق دادخواهی به عنوان یکی از اساسی‌ترین حقوق ملت به شمار می‌رود، بر کسی پوشیده نیست؛ این اصل تصریح می‌دارد: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاههای صالح رجوع کند. همه افراد ملت حق دارند این دادگاهها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد». اصل ۱۵۹ قانون اساسی نیز محاکم دادگستری را به عنوان مرجع رسمی این دادخواهی تعیین می‌کند. حاصل جمع این اصول با اصل ۱۵۶ قانون اساسی، سه ضلع مثلثی را می‌سازند که حق اساسی دادخواهی را برای افراد ملت محفوظ و آن را از هرگونه تعرض مصون می‌دارد؛ به این ترتیب که اصل ۳۴، حق اساسی دادخواهی را حق تک تک افراد قلمداد می‌کند، اصل ۱۵۶، قوه قضائیه را عهده دار پشتیبانی و احیای حقوق ملت می‌داند و سرانجام اصل ۱۵۹، دادگستری را به عنوان مرجع رسمی تظلمات و شکایات اعلام می‌کند.

در این پرونده، تفسیر اشتباه دادگاه نخستین از اختیار حاصل از بند ب ماده ۱۱۳ قانون

۱. دستور خط فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۴، ص ۱۰.

پنجساله ششم توسعه^۱، که اعلام می‌دارد مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا از طریق ادارات اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرای سازمان ثبت اسناد و املاک کشور اجرا می‌شوند، منجر به نقض اصل دست‌رسی به عدالت می‌شود و به نظر می‌رسد در رأی صادر شده از دادگاه نخستین، اصول ۳۴ و ۱۵۹ قانون اساسی مورد غفلت دادگاه واقع شده است. همچنین، مفاد اصل ۷۲ قانون اساسی نیز، نه تنها از دیدگاه دادگاه نخستین دور مانده، بلکه استناد به این اصل مورد توجه دادگاه تجدیدنظر نیز قرار نگرفته است. به موجب این اصل، مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با قانون اساسی مغایرت داشته باشد؛ بنابراین محتوای قانون پنجساله ششم توسعه از جمله ماده ۱۱۳ آن نیز نمی‌تواند مغایر و ناقض حق اساسی دادخواهی افراد در دادگاههایی باشد که به موجب اصل ۱۵۹ قانون اساسی صلاحیت عام رسیدگی به شکایات و تظلمات را دارند، چراکه اگر چنین بود، این قانون به دلیل مغایرت با اصول قانون اساسی اصولاً در مجلس شورای اسلامی تصویب نمی‌شد و اصولاً به تأیید شورای نگهبان نیز نمی‌رسید. این امر بیانگر آن است که بند ب ماده ۱۱۳ قانون مذکور، صرفاً «اختیار» و امکان مطالبه حق توسط خواهان دارنده سند رسمی لازم‌الاجرا را از چنین مراجعی فراهم می‌آورد، نه این که اساساً ناقض حق مراجعه به دادگاههای دادگستری، پیش از مراجعه به این مراجع باشد. همان طور که

۱. بند ب ماده ۱۱۳ قانون برنامه پنجساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران: «به منظور دقت و سرعت در ارائه خدمات قضایی، تحقق عدالت قضائی، احیای حقوق عامه، ارتقای کیفیت و کاهش اطاله دادرسی و ایجاد فرصت برابر برای دست‌رسی آحاد مردم به خدمات قضائی و کاهش وردی پرونده‌ها و پیش‌گیری از وقوع جرم و دعاوی و اصلاح مجرمان و کاهش جمعیت کیفری: الف) ...، ب) مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا از طریق ادارات اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرای سازمان ثبت اسناد و املاک کشور اجرا می‌شوند. ادارات مذکور مکلفند بلافاصله پس از تقاضای اجرائیه نسبت به شناسایی و توقیف اموال مدیون اقدام کنند. چنانچه مرجع مذکور نتواند ظرف دو ماه از تقاضای اجراء، نسبت به شناسایی و توقیف اموال متعهد سند، اقدام کند و یا ظرف شش ماه نسبت به اجرای مفاد سند اقدام کند، متعهدله سند می‌تواند با انصراف از اجرای مفاد سند به محاکم دادگستری رجوع کند. تبصره ۱- آیین نامه اجرایی این بند به پیشنهاد وزارت دادگستری و با همکاری سازمان ثبت اسناد و املاک کشور تهیه و به تصویب رئیس قوه قضاییه می‌رسد. تبصره ۲- ...، تبصره ۳-...».

از صدر ماده ۱۱۳ این قانون نیز پیدا است، ایجاد چنین اختیاری، به منظور دقت و سرعت در ارائه خدمات قضائی، تحقق عدالت قضائی، احیاء حقوق عامه، ارتقای کیفیت و کاهش اطاله دادرسی و ایجاد فرصت برابر برای دسترسی آحاد مردم به خدمات قضائی و کاهش پرونده‌های ورودی و... و به بیان ساده، کاهش تراکم پرونده‌های دستگاه قضائی و نیز سهولت دستیابی به حق برای خواهان دارنده چنین اسنادی صورت گرفته است و بدیهی است قانونی که در صدر خود از احیای حقوق عامه سخن به میان می‌آورد، خود نمی‌تواند ناقض این حقوق باشد.

دیوان عالی کشور نیز در آراء متعددی^۱ پیرامون اصل دسترسی به عدالت، بر وجود این «اختیار» برای دادخواه صحه گذاشته و با توجه به اصل ۱۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که دادگستری را مرجع رسمی تظلمات و شکایات قرار داده، چنین حکم کرده است که اگر تردید شود که با وجود مقرراتی خاص برای حل و فصل اختلافات، آیا مترافعان حق دارند که موضوع خود را در دادگستری طرح کنند یا خیر، وجود مقررات خاص برای حل و فصل اختلافات مانع رسیدگی دادگستری به این دعاوی نیست. در این میان رأی وحدت رویه شماره ۱۲ مورخ ۱۳۶۰/۰۳/۱۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور با صراحت بیشتری به اصل دسترسی به عدالت توجه کرده و اعلام می‌دارد: «نظر به این که مرجع تظلمات عمومی دادگستری است، فلذا به جر آن‌چه در قانون مستثنی شده انواع مختلفه دعاوی از جمله دعاوی مربوط به اسناد رسمی و قبوض لازم‌الاجرا در دادگاههای دادگستری قابل استماع و رسیدگی است و حکم ماده ۹۲ قانون ثبت اسناد و املاک مبنی بر این که مدلول کلیه اسناد راجع به دیون و سایر اموال منقول بدون احتیاج حکمی از محاکم دادگستری لازم‌الاجراست منافات و مغایرتی با حق و اختیار اقامه دعوا در دادگاههای دادگستری ندارد و لازم‌الاجرا بودن اسناد مزبور مزیتی است که در قانون برای چنین اسنادی در نظر گرفته شده است تا صاحبان حق بتوانند از هر طریقی که

۱. آراء وحدت رویه شماره ۵۱۶، ۵۰۴، ۴۰، ۵۶۸، ۷۲۳، ۵۱۸، ۵۹۹، ۷۲۲، ۶۶۸، ۶۵۸، ۶۶۳ و...

مصلحت و مقتضی می‌دانند برای احقاق حق خود اقدام کنند». این رأی وحدت رویه بیانگر اختیار دادخواه در استفاده از طرق مختلفی است که به موجب قانون برای اجرای حق اقامه دعوا برای وی وجود دارد.

به عنوان نمونه‌ای دیگر رأی وحدت رویه شماره ۶۵۵ مورخ ۱۳۸۰/۰۹/۲۷ نیز تصریح کرده است که: «طبق اصل ۱۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و همان طوری که هیأت دیوان عالی کشور قبلاً و در رأی وحدت رویه شماره ۵۶۰ مورخ ۱۳۷۰/۱۰/۱۰ اعلام نموده، دادگستری مرجع رسمی تظلمات و رسیدگی به شکایات است و صلاحیت مراجع غیردادگستری، صلاحیت عام مراجع دادگستری را منتفی نمی‌کند».

قرار عدم استماع دعوا توسط دادگاه بدوی در این پرونده نیز شایسته بررسی است. در قوانین آیین دادرسی ایران، «ایراد» یا «ایراد آیین دادرسی» تعریف نشده است. دادرسی دانان ایرانی به طور معمول، در سرآغاز بحث ایرادات آیین دادرسی به معنای لغوی ایراد و مفهوم آن در اصطلاح حقوقی پرداخته‌اند. به اعتقاد برخی استادان، این تعاریف نیز بیشتر بر مبنای اثر ایراد آیین دادرسی تمرکز دارد تا ماهیت آن (محسنی و دیگران، ۱۳۹۹: ۷۶۸).^۱ بر اساس یک تعریف، هر وسیله‌ای که در جهت غیرقابل قبول اعلام شدن دعوای خواهان، به علت نداشتن حق اقدام، بدون رسیدگی به اصل و ماهیت حق او به کار گرفته

۱. بر اساس نظر این استادان، اصولاً جمع موانع رسیدگی در قالب مشترک به نام ایراد به آن صورت که در ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی آمده است چندان منطقی و درست به نظر نمی‌رسد و ایراداتی همچون ایراد امر مطروحه، نقص شکلی و ماهوی عمل آیین دادرسی یا فقدان مدرک مثبت سمت، چندان شباهتی با ایراد مربوط به مهلت‌های دادخواهی، اعتبار امر قضاوت شده یا حتی عدم توجه دعوا ندارد. ایشان دسته اول را که ناظر بر آیین دادرسی و رسیدگی بوده است و موجب رد ادعا نمی‌شوند و فقط رسیدگی را از بین برده، معلق کرده یا سبب تأخیر آن می‌شود، «ایراد» و دسته دوم را که موجب رد همیشگی ادعا می‌شوند «عدم پذیرش» می‌خوانند (محسنی و دیگران، ۱۳۹۹: ۷۷۲-۷۶۸). بدین ترتیب، برای هر دعوایی همزمان سه شرط قانونی بودن آیین دادرسی یا رسیدگی، قابلیت پذیرش و درستی مبنای ادعا لازم است که فقدان آنها به ترتیب از طریق ایراد آیین دادرسی، عدم پذیرش و دفاع ماهوی قابل استناد است. به بیان دیگر، برای پیروزی در دعوا دادخواست باید صحیح، قابل پذیرش و در عین حال از نظر ماهوی درست و موجه باشد (پیشین: ۷۷۲).

شود، ایراد عدم استماع دعوا شمرده می‌شود. این ایراد، ماهیتی مختلط دارد؛ از یک طرف مانند ایرادات دادرسی، شخصی که آن را عنوان می‌کند در ماهیت مناقشه نسبت به حق ادعایی رقیب وارد نمی‌شود و از طرف دیگر اگر پذیرفته شود، مانند دفاع ماهوی (به معنای اخص)، موجب شکست همیشگی خواهان در دعوا می‌شود به گونه‌ای که اقامه دوباره دعوا را علی‌الاصول غیر ممکن می‌سازد. به عبارت دیگر، ایراد عدم استماع دعوا مانعی همیشگی بر دادرسی ایجاد می‌کند (شمس، ۱۳۹۳: ۴۲۱). بنابراین، قرار عدم استماع دعوا، ضمانت اجرای نبود حق طرح دعوا یا نبود حق اقدام است و چنانچه سبب ایراد عدم استماع دعوا محقق باشد، دادگاه نیز علی‌الاصول می‌تواند رأساً به آن توجه کند و آثار لازم را که قرار عدم استماع دعوا است، بر آن مترتب کند (پیشین: ۴۲۲).

در این پرونده، صدور قرار عدم استماع دعوا توسط دادگاه نخستین به اشتباه و با این استدلال که روند پیش‌بینی شده در بند ب ماده ۱۱۳ قانون پنجساله ششم طی نشده و بنابراین دعوا به طور صحیح طرح نشده است، خود بیانگر دو موضوع است: نخست آن که، این دادگاه به درستی اعتقاد به عدم صلاحیت ذاتی خود به طور کلی ندارد، چراکه در این صورت می‌بایست قرار عدم صلاحیت به طرفیت ادارات اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرای سازمان ثبت اسناد و املاک کشور صادر می‌کرد و دیگر آن که، این دادگاه به طور اشتباه صلاحیت خود را نه در عرض، بلکه در طول صلاحیت ادارات ثبت در نظر گرفته و به این ترتیب و با صدور قرار عدم استماع دعوا، قایل به عدم وجود حق اقدام در دادگاه -پیش از اقدام در ادارات اجرای ثبت- برای خواهان این پرونده شده است. در حالی که صدور قرار عدم استماع دعوا که اصولاً هنگام وجود مانع دایمی در دادرسی صادر می‌شود، اساساً در موضوع این پرونده مورد قبول نیست و این امر نه تنها با اصل ۱۵۹ قانون اساسی، بلکه همچنین با ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی نیز در تعارض است. به نظر می‌رسد مبنای صدور قرار عدم استماع دعوا توسط دادگاه نخستین به دلیل استنباط آن دادگاه محترم از بخش انتهایی بند ب ماده ۱۱۳ قانون پنجساله ششم باشد، آنجا که

اعلام می‌دارد: «... چنانچه مرجع مذکور نتواند ظرف دو ماه از تقاضای اجراء، نسبت به شناسایی و توقیف اموال متعهد سند اقدام کند یا ظرف مدت شش ماه نسبت به اجرای مفاد سند اقدام کند، متعهدله سند می‌تواند با انصراف از اجرای مفاد سند به محاکم دادگستری رجوع کند». لیکن مضمون قسمت اخیر این بند از آن ماده نیز متضمن نقض حق مراجعه ابتدائی به محاکم دادگستری نیست و صرفاً بیانگر این امر است که پس از انتخاب ادارات اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرای سازمان ثبت اسناد و املاک کشور توسط خواهان دارنده چنین اسنادی، چنانچه پس از گذشت زمانهای مذکور در قسمت اخیر بند ب، مطالبه مفاد موضوع سند رسمی وی به نتیجه نرسد، مشارالیه همچنان منخیر است پرونده خود را در اداره مزبور پیگیری کند و یا، به محاکم دادگستری مراجعه کند. بنابراین، اختیارات حاصله از ابتدا و انتهای بند ب ماده ۱۱۳ قانون پنجاه و ششم توسعه، یعنی اختیار و حق مطالبه مفاد اسناد لازم‌الاجرا از ادارات اجرای ثبت و نیز، اختیار ادامه و یا قطع روند رسیدگی به پرونده مطروحه پس از گذشت زمانهای مزبور، همان‌گونه که از مفاد رأی وحدت رویه شماره ۱۲ مورخ ۱۳۶۰/۰۳/۱۶ نیز پیداست، نافی حق اساسی مراجعه افراد به محاکم دادگستری به عنوان مرجع رسمی رسیدگی به تظلمات نیست و با توجه به جایگاه والای حقوق اساسی ملت در قانون اساسی، برداشتهای ناقص این حقوق اساسی نیز شایسته به نظر نمی‌رسد.

مطلب دیگر مربوط است به آیین نامه اجرایی ناظر به تبصره یک بند ب ماده ۱۱۳ قانون برنامه ششم توسعه به شماره ۹۰۰۰/۴۱۸۱۵/۱۰۰ مورخ ۱۳۹۸/۰۴/۲۶ ریاست وقت قوه قضائیه در خصوص «شناسایی و توقیف اموال مدیون در اجرای مفاد اسناد رسمی»، که اگرچه هنگام صدور رأی موضوع این نوشتار چنین آیین نامه‌ای موجود نبوده و اصولاً طرح این آیین نامه ارتباطی به بررسی و نقد رأی فعلی که در سال ۱۳۹۶ صادر شده است ندارد، لیکن از آنجا که آیین نامه مزبور نیز در محتوا و به صراحت حق اساسی دادخواهی افراد در نهاد رسمی دادخواهی را که قانون اساسی تعیین کرده نقض کرده است، بررسی و نقد آن در این جا مناسب به نظر می‌رسد.

پیوند آیین دادرسی به حقوق اساسی / ۳۳

ماندانا آفاجانی

این آیین نامه با تکرار مضمون بند ب ماده ۱۱۳ قانون پنجساله ششم توسعه در مواد ۲ و ۸ خود، در ماده ۲ اعلام می‌دارد: «بست‌انکار اسناد رسمی لازم‌الاجرا برای مطالبه طلب خود ابتدا باید مطابق مفاد آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا از طریق اداره اجرای سازمان، اجرای مفاد سند را درخواست کند. طرح دعوی مطالبه موضوع همان اجرائیه تا پایان مهلت‌های مذکور در بند ب ماده ۱۱۳ قانون برنامه در محاکم دادگستری امکان پذیر نخواهد بود.» بنابراین، حسب ماده ۲ این آیین نامه، اصل بر آن است که اقدامات لازم راجع به مطالبه طلب اسناد رسمی لازم‌الاجرا، که مطالبه مهر نیز در زمره آنها است، ابتدا باید توسط ادارات اجرای ثبت اسناد و املاک انجام شود و مراجعه به دادگاه‌های دادگستری پیش از مراجعه به این ادارات امکان پذیر نخواهد بود. بدین ترتیب، بند ب ماده ۱۱۳ قانون پنجساله ششم توسعه که خود سبب ایجاد برداشتهای متعارض با حق اساسی دادخواهی افراد در محاکم دادگستری شده بود، با ابلاغ این آیین نامه، بیش از پیش به امکان نقض این حق اساسی دامن زد و در دعاوی موضوع مطالبه این اسناد، صلاحیت محاکم دادگستری را در طول صلاحیت ادارات اجرای ثبت سازمان اسناد و املاک کشور قرار داد. در نتیجه، شبهه اشتباه در طول قرار گرفتن محاکم قضائی نسبت به ادارات اجرای ثبت در ارتباط با مطالبه طلب مربوط به چنین اسنادی که قانون پنجساله ششم توسعه در بند ب ماده ۱۱۳ خود ایجاد کرده بود، با آمدن عبارت «ابتدا باید» در صدر ماده دوم این آیین نامه، به واقعیت بدل شد. در حالی که آیین نامه مقرراتی است که مقامات صلاحیتدار با هدف تسهیل اجرا و تشریح قانونی از قوانین موضوعه وضع می‌کنند (لنگرودی، ۱۴۰۰: «آ») و بدیهی است همان گونه که مطابق اصل ۷۲ قانون اساسی، مجلس نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با قانون اساسی مغایرت داشته باشد، به طریق اولی، آیین نامه‌ها نیز که برای تسهیل اجرای قوانین وضع می‌شوند، نمی‌توانند مخالف اصول قانون اساسی بوده و اصلی از قانون اساسی و یا حقی از حقوق اساسی ملت را تضييع کنند. بنابراین، آیین نامه مزبور نیز نباید مخالف با حق اساسی دادخواهی و اصول ۳۴، ۷۲، ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون اساسی که به آنها اشاره شد باشد. به نظر می‌رسد صدور چنین آیین‌نامه‌هایی نه تنها مغایر با اهداف اصلی در نظر گرفته شده برای آیین

نامه‌ها جهت ارشاد و راهنمایی مسئولان مربوطه است، بلکه به نقض حقوق اساسی افراد و صدور آراء متهاافت خواهد انجامید.

نقدهای رأی

همان طور که قانون اساسی می‌تواند متضمن اجرای حقوق دادرسی باشد، قوانین آیین دادرسی نیز می‌توانند از طریق نهادهای پیش بینی شده در آن، از حقوق اساسی صیانت کنند. به عبارت دیگر، قوانین آیین دادرسی با ابزارهای گوناگون از جمله طرق شکایت از آراء و امکان تفسیر قانون و بی‌اعتنایی به قوانین مخالف با حقوق اساسی توسط قضات و در جریان رسیدگی، از این حقوق صیانت کرده و اجرای آن را تضمین می‌کند. امری که در رأی قطعی پیش رو به زیبایی توسط قضات فرهیخته دادگاه تجدیدنظر، با تفسیر درست و زیبای بند ب ماده ۱۱۳ قانون پنجاه و سه ساله ششم توسعه در سایه اصول قانون اساسی، به تصویر کشیده شده است. تمامی اسناد بین‌المللی مورد اشاره و سایر استدلالات دادگاه تجدیدنظر که در سه بند ارائه و نهایتاً منجر به نقض دادنامه بدوی شده است، نشأت گرفته از احترام به ارزش والای حق اساسی دادخواهی افراد در دادگاههای صالح و مراجع رسمی دادخواهی است که بی‌تردید ارزش و اصلی جهانی است. همان طور که دادگاه تجدیدنظر نیز به درستی به آن توجه کرده است، تا زمانی که قانون‌گذار به صورت صریح محاکم قضائی را از رسیدگی به برخی دعاوی منع نکند، صلاحیت عام محاکم از پشتوانه قانونی و حقوق اساسی برخوردار بوده و رسیدگی به دعاوی در مراجع قضائی از زمره حقوق اساسی ملت است و اختیارات برآمده از پاره‌ای قوانین که به موجب آنها امکان مراجعه ابتدایی به مراجعی غیر از محاکم دادگستری را برای دادخواهان فراهم می‌سازد، نافی صلاحیت عام دادگاههای دادگستری نیست و نمی‌توان این اختیار را مبنایی برای نادیده گرفتن حقوق اساسی افراد در مراجعه به دادگاههای دادگستری قرار داد.

از طرف دیگر، همان گونه که اصل ۷۳ قانون اساسی^۱ مقرر می‌دارد، امکان تفسیر قضائی

۱. اصل ۷۳ قانون اساسی نیز پس از اعلام صلاحیت مجلس اعلام می‌دارد: «... مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می‌کنند، نیست».

پیوند آیین دادرسی به حقوق اساسی / ۳۵

ماندانا آقاجانی

توسط قضات، جهت تمیز حق و حقوق اساسی از قوانین، در سیستم حقوقی ایران پذیرفته شده و بنابراین شایسته است قضات، با استفاده از این اختیار مهم که توسط قانون اساسی به ایشان اعطا شده است، در تفاسیر خود، حقوق بنیادین و اساسی مندرج در قانون اساسی را در اولویت قرار دهند و قوانین را در جهت احقاق این حقوق تفسیر کنند و در مواجهه با قانون متعارض با این حقوق بنیادین، از طریق تفسیر قضایی، به روزترین، عادلانه ترین و نزدیک ترین تفسیر را که با روح اصول قانون اساسی مطابقت دارد، برگزینند.

به نظر نگارنده، قضات دادگاه تجدیدنظر به درستی و با اختیاری که به موجب اصل ۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای تفسیر قانون به ایشان اعطاء شده است، تفسیر بجا و زیبایی از قانون را در راه پاسداری از حقوق اساسی مندرج در اصول ۳۴ و ۱۵۹ قانون اساسی به عمل آورده‌اند. فراتر آن که این قضات در جریان تفسیر خود، با هوشیاری، به اسناد گوناگون و مرتبط منطقه‌ای و بین‌المللی نیز اشاره داشته‌اند که برخی بر اساس ماده ۹ قانون مدنی ایران در حکم قانون داخلی شمرده می‌شود؛ از جمله این اسناد ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب سال ۱۹۴۸، بند ۲ ماده ۱۹ اعلامیه اسلامی حقوق بشر مصوب سال ۱۹۹۰ قاهره، بند ۱ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب سال ۱۹۶۶ و مواد ۲ و ۳ اصول اساسی راجع به استقلال قوه قضاییه مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب سال ۱۹۸۵ است که همگی این قوانین نیز بر صلاحیت عام دادگاههای دادگستری برای رسیدگی به دعاوی اشخاص تصریح دارند.^۱

۱. ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب سال ۱۹۴۸: «هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوايش به وسیله دادگاه مستقل و بیطرفی، منصفانه و علناً رسیدگی شود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزائی که به او منسوب شده باشد، اتخاذ تصمیم بنماید». بند ۲ ماده ۱۹ اعلامیه اسلامی حقوق بشر مصوب سال ۱۹۹۰ قاهره: «مراجعه و پناه بردن به دادگاه، حقی است که برای همه تضمین شده است». بند ۱ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب سال ۱۹۶۶: «همه در مقابل دادگاهها و دیوانهای دادگستری متساوی هستند. هرکس حق دارد به این که به دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح مستقل و بیطرف تشکیل شده طبق قانون رسیدگی بشود و آن دادگاه درباره حقایق اتهامات علیه او یا اختلافات راجع به حقوق و الزامات او در امور مدنی اتخاذ تصمیم بنماید». مواد ۲ و ۳ اصول اساسی راجع به

بدیهی است چنین تفسیرهایی از قوانین توسط قضات فرهیخته، عدالت جو، آگاه و اصول گرا، می‌تواند رویه‌ای برای روی آوردن به تفاسیر هماهنگ با قانون اساسی در جریان رسیدگیهای قضائی در میان قضات ایجاد کند و زمینه صیانت هرچه بیشتر از اصول قانون اساسی را در محاکم فراهم آورد. بی‌شک در این پرونده، توجه و استناد قضات محترم تجدیدنظر به حقوق اساسی ملت، استفاده از ظرفیت و اختیار حاصل از اصل ۷۳ قانون اساسی و تفسیر درست قانون توسط ایشان و جمع این اصل با ظرفیتهای آیین دادرسی از جمله نهاد تجدیدنظرخواهی از رأی دادگاه نخستین، در نهایت به تضمین اجرا و احقاق این حق منجر شده و امکان نقض رأی نخستین مغایر با حق اساسی خواهان این پرونده را برای وی به ارمغان آورده است. امری که نشان دهنده نقش برجسته حقوق و قوانین آیین دادرسی در تضمین حقوق اساسی ملت در قانون اساسی است.

در ارتباط با شکل نگارش رأی نیز، با توجه به ایرادات پیش گفته، اگرچه ماده ۲۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی مهلت ۵ روز را برای پاک‌نویسی رأی در نظر گرفته است و به نظر می‌رسد وجود این مهلت برای تنظیم آرائی با حداقل ایرادات نگارشی کافی باشد، لیکن، باید توجه داشت که حجم بسیار پرونده‌های مطروحه در دادگاهها و به تبع آن حجم بالای آراء صادره و مسأله آمار رسیدگیهای قضائی قضات، موضوعی است که بی‌شک در بروز این گونه ایرادات نگارشی مؤثر است و به نظر می‌رسد این امر، به مرور زمان موجب کاهش کیفیت آراء قضائی نه تنها در شکل و نگارش، بلکه در ماهیت آنها نیز خواهد شد.

استقلال قوه قضائیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب سال ۱۹۸۵: «ماده ۲: قوه قضائیه بر اساس حقایق و طبق قانون و بدون محدودیت‌ها، نفوذهای نابجا، مشوق‌ها، فشارها، تهدیدات یا مداخلات مستقیم یا غیرمستقیم از هر جا یا به هر دلیلی در موضوعات مطروحه بیطرفانه تصمیم می‌گیرد. ماده ۳: قوه قضائیه دارای صلاحیت بر کلیه موضوعات با ماهیت قضائی بوده و دارای اختیار انحصاری است که تعیین می‌کند که موضوع احاله شده به آن برای اتخاذ تصمیم در صلاحیتش طبق تعریف قانون است».

۱. مراد نگارنده از واژه اصول گرا، گرایش به اصول قانون اساسی و پیروی از آنهاست و این واژه در این نوشتار هیچ ارتباطی با جناحهای سیاسی ندارد.

نتیجه:

به نظر نگارنده، رأی قطعی بررسی شده به درستی صادر شده است و قضات فرهیخته دادگاه تجدیدنظر، با تفسیر مناسب قانون در سایه اصول قانون اساسی، به زیبایی پیوند آیین دادرسی به حقوق اساسی را به تصویر کشیده اند؛ قضات دادگستر مزبور، به درستی و با اختیاری که به موجب اصل ۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای انجام تفسیر قانون به ایشان اعطاء شده است، در جریان تجدیدنظرخواهی و در راه پاسداری از حقوق اساسی مندرج در اصول ۳۴ و ۱۵۹ قانون اساسی، تفسیر بجا و زیبایی از بند ب ماده ۱۱۳ قانون پنجاه و ششم توسعه به عمل آورده و در نتیجه، اختیار مراجعه ابتدایی به مراجعی غیر از محاکم دادگستری را -آن گونه که بند ب ماده ۱۱۳ قانون پنجاه و ششم توسعه مقرر داشته است- نافی صلاحیت عام دادگاههای دادگستری و مبنایی برای نادیده گرفتن حقوق اساسی افراد در مراجعه به دادگاههای دادگستری ندانسته اند. توجه و استناد این قضات فرهیخته به حقوق اساسی ملت، استفاده از ظرفیت و اختیار حاصل از اصل ۷۳ قانون اساسی، تفسیر درست قانون توسط ایشان و جمع این اصل با نهاد تجدیدنظرخواهی به عنوان یکی از ظرفیتهای آیین دادرسی، در نهایت به تضمین اجرا و احقاق حقی اساسی منجر شده که این امر، نشان دهنده نقش برجسته قوانین آیین دادرسی در تضمین حقوق اساسی و بیانگر پیوند عمیق آیین دادرسی با حقوق اساسی است.

منابع:

۱. شمس، عبدالله، ۱۳۹۳، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، جلد نخست، چاپ سی و دوم، تهران، دراک.
۲. محسنی، حسن، ۱۳۹۵، اصل دسترسی به عدالت و حق دادخواهی دولت، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۷، شماره ۳.
۳. محسنی، حسن - غمامی، مجید - ملک تبار فیروزجائی، هادی، ۱۳۹۹، شناخت سه گانه آیینیک (عدم پذیرش، ایرادات آیین دادرسی و دفاع ماهوی)، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۵۰، شماره ۴.
۴. اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب سال ۱۹۴۸.
۵. اعلامیه اسلامی حقوق بشر مصوب سال ۱۹۹۰ قاهره.
۶. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب سال ۱۹۶۶.
۷. اصول اساسی راجع به استقلال قوه قضاییه مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب سال ۱۹۸۵.
۸. لنگرودی، محمدجعفر، ۱۴۰۰، ترمینولوژی حقوق، چاپ سی و پنجم، تهران، گنج دانش.
۹. دستور خط فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۴.

Procedural Law and Constitutional Law

(Critique and review of Judgment No. 9609971516501325, dated 11/10/2016,
Rendered by Branch 12 of the Appellate Court of Mazandran Province)

Mandana Aghajani¹

Abstract:

Article 159 of the Constitution, which recognizes courts of justice as an official body for dealing with people's grievances, demonstrates a rule that in case of doubt in the jurisdiction of the courts of justice, these courts have general jurisdiction to deal with various claims. As a result, until the legislator has not explicitly prohibited the judicial courts from dealing with certain claims, the general jurisdiction of the courts has legal support and the support of fundamental rights, and therefore dealing with claims in courts is among the fundamental rights of the nation. It is obvious that such a basic and fundamental right, which itself guarantees the rights of individuals, cannot be violated, compromised or disputed by erroneous interpretations of the laws. Thus, the powers arising out of certain statutes, which provide the possibility for claimants to refer to bodies other than the courts of justice, do not negate the general jurisdiction of the courts of justice, and these powers cannot be used as a basis for ignoring the fundamental rights of individuals to refer to them. Therefore, in dealing with laws and regulations that contain such powers for litigants, it is appropriate to guarantee the right to litigate and the principle of access to justice and the courts in an appropriate manner by relying upon Article 73 of the Constitution and interpretation of the said laws in accordance with Article 159.

KeyWords: *Access to justice, litigation, courts of justice, general jurisdiction, dismissal of a claim, power.*

1. PhD Student of Private Law, Tehran University (Alborz Campus)